

به نام خداوند جان و خرد

## نکاتی درباره "فرایند نویسندگی خلاق"

\*بخشهایی از سخنرانی محمد جواد جزینی نویسنده و مدرس داستان نویسی، در اولین گردهمایی

نویسندگان شبکه جوان (متن کامل این سخنرانی بزودی توسط شبکه جوان نشر خواهد یافت).

اصل مطلب ما، در مورد نویسندگی خلاق است این که نویسندگی چیست؟ نسبت ما و رسانه ی ما با این نویسندگی چیست و در کشورهای دیگر در این زمینه، چه کاری صورت گرفته است؟ در مورد روانشناسی آفرینش ادبی، کار زیادی در کشور ما و کشورهای اروپایی نشده بود.

اولین مباحثی که درباره ی فرایند تولید ادبی و متن مطرح شده است، مربوط به یونان باستان و ارسطوست. در بوطیقای شعر ارسطو چندان به فلسفه ی آفرینش فرایند ادبی نگاه نمی کند، به اثر نگاه می کند، ولی به تولید کننده ی اثر کاری ندارد. در یونان باستان، اعتقاد داشتند که نویسنده کسی است که الهه ی مموریوس (memoriuse) به او الهام می کند. مموریوس همسر زئوس است، شاعر، تراژدی نویس و نویسنده کسی است که مموریوس به او الهام می کند، این اعتقاد تا عصر افلاطون ادامه داشت، اما افلاطون گفت: نویسندگی، فن نیست یک جذبه ی معنوی است. این سرآغاز نقطه ی یک جریان تازه بود که به وجود حال و جذبه در نویسندگی معتقد بود و الهام به نویسنده را رد می کرد.

دوره ی بعد نو افلاطونیان بودند. آنها مقوله ی جذبه در نویسندگی را رد کردند و عنوان کردند که: نویسندگی یک هدیه و موهبت الهی است که به بعضی افراد داده شده و به بعضی نیز داده نمی شود. این اعتقاد تا کنون جاری است یعنی اینکه حس نویسندگی، خدادادی است. پس تفکر ودیعه بودن نویسندگی از نو افلاطونیان شروع شد. این تفکر تا سال ۱۹۱۳ ادامه داشت. به دلیل پیدایش علم روانشناسی که معتقد بود روان انسانها را می شناسد در این دوره اثبات کردند که نویسندگی یک فرایند مهارتی است و همه می توانند آنرا فرا بگیرند. یعنی هر کس که می تواند حرف بزند و الفبای یک زبان را بلد باشد، باید بتواند بنویسد.

اما آیا ما می توانیم، آنچه به زبان می آوریم، بنویسیم. یعنی مثلاً جزوه ایی از آنچه گفته ایم، تهیه کنیم؟

مهارت نوشتن به مراتب سخت تر از گفتن و صحبت کردن است. در همین دوران و در دوران تأسیس آموزش و پرورش، نهاد آموزش و پرورش و آموزش عالی، در همه ی کشورها و به خصوص ایران، متولی زبان شدند. آموزش و پرورش و آموزش عالی، قرار شد که به ما، زبان بیاموزد. آن هم با درس انشا و دستور زبان فارسی. معلم موضوعی را طرح می کرد و ما نیز می نوشتیم بدون آنکه معلم مکانیزم نوشتن را به ما آموخته باشد. نه به ما یاد داد و نه اینکه خودش بلد بود. منظورم این است که آموزش و پرورش، معلم های با تجربه ایی برای این فرایند نداشت. زنگ انشا در مدرسه همیشه در حاشیه قرار داشته است. ما هیچ



وقت ندانستیم که نمره ی انشای ما بابت چه چیزی داده می شد. به غیر از انشا، درس دستور زبان نیز بود که سال سوم دبستان، آن را خواندیم. فعل و فاعل و زمانها. در راهنمایی و دبیرستان و دانشگاه نیز همین ها را خواندیم. کشف و پیدا کردن "را" مفعولی در درسهای دانشگاهی ما بوده است.

معلمان و استادان ما، به جای دستور زبان فارسی، دستور زبان تاریخ را تدریس کرده اند، مثلاً "پدر را دل بسوخت" به جای "دل پدر سوخت". پیدا کردن مفعول در آثار سعدی به چه کار امروز ما می خورد؟ آموزش و پرورش نتوانست از ما، نویسنده ی به معنای اعم بسازد یعنی نویسنده ی یک متن یا یک جزوه ی ساده، نه نویسنده ی به معنای اخص. پس از دبیرستان، قرار بود که دانشگاه عهده دار آموزش زبان فارسی شود. جوان دیپلم گرفته تازه وارد دانشگاه شده، در همان قدم اول مجبور به خواندن دیوان "وصیف سگزی" اولین شاعر فارسی زبان می شود شاعری قبل از رودکی. استاد می گفت و معنی می کرد و ما می نوشتیم. اما در غرب به دانشجو می گویند که برو و آخرین داستان منتشر شده در ماه جاری را بیاور و بخوان. ما در آموزش عالی نیز، سرنا را از سر گشاد آن می زنیم. در غرب در درسهای دانشگاه، نویسندگی خلاق را ازدوران معاصر شروع می کنند. آیا من دانشجوی ایرانی، مطالب داستانی امروز را بهتر می فهمم یا دیوان وصف سگزی را؟ قطعاً متون و مطالب امروزی را. چراکه زبان و مسئله و درد من است. باید از ادبیات معاصر شروع کرد سپس مشروطه بعد قرن سیزدهم و سپس در مقطع دکتری، منوچهری، رودکی و حافظ را آموخت. این امر منجر به درک درست از ادبیات می شود.

سالها قبل فردیناندوسوسور انقلابی را در آموزش ادبی ایجاد کرد یعنی تقسیم بندی در زبان کرد که این دغدغه و تقسیم بندی، سرآغاز یک نهضت بزرگ شد. آنها چیزی را ابداع کردند به نام دایکوم، شعار دایکومها این بود: "هر چیزی آموزش دادنی است هر چیزی که به یک تجربه ی بیرونی که همان دیدن است منتهی شود، قابل آموزش است."

دایکومها آموزش شعر و موسیقی را ممکن اعلام کردند، به عنوان مثال سربازی رفتن پسرها همان الگوی دایکوم (diacom) هست. شنیده اید که می گویند پسرها تا سربازی نرفته اند مرد نمی شوند. چرا این مطلب را می گویند؟ به دلیل اینکه آن پسر بی تعهد دیروز را ظرف سی روز تبدیل به آدم می کنند. دایکوم در آموزش نظامی به این شکل است که مثلاً شخصی را فقط برای نگهداری از زاغه ی مهمات آموزش می دهند. یعنی وظیفه ی خطیر نگهداری از زاغه ی مهمات را کوچک تعریف می کنند، سپس آن را قابل آموزش کرده و آموزش می دهند. به این می گویند دایکوم.

دایکوم یعنی اینکه یک فعل یا یک مهارت را ساده کنیم، قابل تمرین کنیم و سپس به بوتله ی امتحان بگذاریم. آنها دایکوم نویسندگی را فراهم کرده و نویسندگی را وارد دانشگاه کردند. در حال حاضر، بچه های کلاس اول و دوم مدارس ایران، کتابی دارند به نام "بنویسیم". یعنی این بچه ها توانایی و مهارت نویسندگی را از همین کودکی می آموزند و احتمالاً از ما بهتر خواهند شد. مسئولان آموزش ما این الگوی دایکوم نویسندگی و آموزش مهارت آن را برای کودکان، ۱۵ سال پیش از روی الگوی دایکوم شده ی ۵۰ سال پیش فرانسه اقتباس کرده و گرفته اند. با این مثال روشن می شود که چقدر فاصله وجود دارد.



الان متوجه شده اند که کودکان باید از همان اول بنویسند و کودکان کلاس اول و دوم امروزه، فرایند نوشتن را بهتر از ما در زمان کودکی مان می آموزند.

سوسور عنوان کرد که زبان عالی ترین وسیله و نظام ارتباطی است. این ساده ترین تعریف زبان است. او زبان را به دو بخش تقسیم کرد:

\*زبان گفتاری

\*زبان نوشتاری

کار مهم سوسور این بود که این دو زبان را از هم متفاوت کرد.

او گفت: زبان گفتاری، زبانی است که در ارتباطات شفاهی مورد استفاده قرار می گیرد. مثل همین صحبت کردن من با شما که با باز و بسته کردن دهانم، کلماتی را که مثل رمز، برای شما قابل شناسایی هستند به گوشتان می رساند. سوسور ویژگیهای زبان گفتاری را اینطور بر شمرد:

نشانه های زبان گفتاری، ساده است. در حوزه ی زبان شناسی به کلمه، نشانه می گویند یعنی شما انتظار دارید که در ارتباطات شفاهی، از ساده ترین گزینه ی واژه ای استفاده شود. جمله ی "پنجره را نگاه کن" (ساده) به جای، "نگاهی به پنجره بیفکن" (دور از زبان گفتاری)

در زبان گفتاری، تغییر نشانه، امکان پذیر است. مثلاً می گوئیم: ممد کو؟ به جای محمد. شمه به جای شنبه. یعنی اینکه زبان گفتاری دارای نوعی شلختگی است، چون بی قاعده است. در ذات زبان گفتاری نوعی راحتی و اغماض از درست تلفظ کردن، وجود دارد، شیش به جای شش.

\*در زبان گفتاری برخلاف زبان نوشتاری نحو جمله ها را به هم می زنیم که باعث دلنشینی کلام می شود.

\*در زبان گفتاری جمله ها کوتاه هستند. یعنی هر چه جمله ها کوتاهتر، بهتر.

\*در زبان گفتاری، حشو وجود دارد. یعنی مکثها و کشدار شدن جمله ها، جزو ذاتی این زبان هستند. (آوردن کلمات غیر ضروری در زبان گفتاری)

مشخصات زبان نوشتاری

\*دارای کلمات فخیم و اصطلاحاً قلمبه سلمبه هست.

\*نحو کلمات و جمله ها رعایت می شود.

\*کلمات، شکسته نمی شوند.

\*ممکن است جمله ها طولانی باشند.

\*زبان مکتوب، حشو ندارد.

اکنون سوال این است: آموزش نویسندگی از کدام زبان آغاز می شود؟ گفتاری یا مکتوب (نوشتاری)



زبان مکتوب را آموزش و پرورش و آموزش عالی به ما یاد داد. آیا یاد گرفتیم؟ نه ولی زبان گفتاری را از پدر و مادر آموختیم و یاد هم گرفتیم. خدا را شکر کنیم که این دو ارگان، متولی آموزش زبان گفتاری به ما نبودند! اما کشف سوسور اینجاست. شروع آموزش نویسندگی با زبان معیار، زبانی بین دو زبان نوشتاری و گفتاری. گاهی به این زبان، زبان تکیه گاه هم می گویند. زبان معیار، انقلابی در عرصه ی آموزش و نویسندگی غرب ایجاد کرد.

ویژگی های زبان معیار چیست؟

\* ترکیبی از زبان گفتاری و نوشتاری.

\* نحو قانونمند ندارد.

\* نشانه های این زبان، سالم و دست نخورده است.

\* جمله ها کوتاه است.

\* حشو ندارد.

\* فاقد کلمات قلمبه سلمبه است.

شعار رشته ی نویسندگی خلاق در غرب این است: "ما، دستتان را به دهانتان نزدیک می کنیم." یعنی آن طور که می گویند، بنویسید. آیا این اتفاق، در مورد ما نیز می تواند بیفتد؟

اگر نتوانیم آنگونه که حرف می زنیم، بنویسیم مشکل در فهم ما از زبان معیار است. از زبان معیار دو تعبیر ارائه شده است:

\* زبان پایتخت

\* زبان رسانه ها

در صورتی که تعبیر درست آن شیوه ی نویسندگی خلاق است.

شاخه های زبان معیار:

\* زبانی که نمود آوایی دارد. یعنی ارتباط کلامی و شفاهی با مخاطب.

\* زبان کنشی (استفاده از نموده های حرکتی به جای آوایی)

زندگی نویسنده باید از راه نویسندگی بگذرد اما برای ما این گونه نیست، یعنی کار نویسنده حرفه ای نیست. به نظرمی رسد کاری که باید انجام دهیم، تقویت توان نویسندگی خودمان است. یعنی آن چیزی که در ساحت آموزشی اتفاق می افتد. یک نکته اش این است که می گویند نویسنده ها، باید زندگی شان، از راه نویسندگی بگذرد.

مشکل دوم، مرض نوشتن است که اصطلاحاً به آن "سندرم نوشتن" می گویند.

همه ی نویسنده ها دچار این مرض هستند یعنی طرف نوشتن را بلد است اما نمی تواند بنویسد. این بیماری که بین نویسندگان ما ممکن است ساری باشد. کارشناسان برای مبارزه با سندرم نوشتن راههایی را پیشنهاد می کنند:

\* داشتن برنامه



یعنی نویسنده، برنامه‌ی نوشتن خود را با خودش فیکس کند. مثلاً به خودش بگوید که من هر شب فلان تعداد صفحه مطلب می‌نویسم. از مارکز پرسیدند که تو چطور مارکز شدی؟ گفت من شبی ۴۰ صفحه نوشتم و ۴۰ سال این کار را ادامه می‌دهم. شهبایی هم که نمی‌دانستم چی بنویسم، می‌نوشتم "نمی‌دانم چی بنویسم". به همان میزان ۴۰ صفحه این جمله‌ی "نمی‌دانم چی بنویسم" را می‌نوشتم. نمی‌دانم که این موضوع، چقدر خرافه‌ی هنرمندانه هست و چقدر واقعی است ولی نوشتن مستمر و برنامه داشتن خیلی خیلی مهم است.

\* پیدا کردن عادت‌ها، از طرف نویسنده.

می‌گویند که نویسنده‌ها، هر کدامشان برای خود یک قلق درست می‌کرده‌اند، مثلاً "بورخس" کف پوش اتاق را کنار می‌زده و پای برهنه روی کف اتاق راه می‌رفته تا بتواند بنویسد. همه می‌دانیم که کف پوش و غیر کف پوش ربطی به نویسندگی ندارد ولی این ادا را خود "بورخس" ایجاد کرده است. می‌گویند که ویلیام فالکنر در کشوی میزش، سیب گندیده می‌گذاشته و با بو کشیدن آن، تحریک می‌شده است که بنویسد. تحریک شدگی یکی از اساس نویسندگی است. من و شما نیز باید آستانه‌ی تحریک شدگی خود را پیدا کنیم. مثلاً بعضی‌ها قهوه می‌خورند و چیز می‌نویسند. بعضی‌ها سیگار می‌کشند، بعضی‌ها موسیقی گوش می‌دهند و بعضی‌ها در سکوت می‌نویسند.

و همه‌ی اینها هیچ ربطی به "آفرینش" ندارد، در عین حال همه‌ی اینها اداست و نویسنده باید قلق خود را پیدا کند.

\* یافتن فضا و موقعیت برای آفرینش

بعضی از نویسندگان غربی، برای نوشتن، به سفر می‌روند. به همین دلیل، اتاق‌های برخی هتلها در فصول غیر توریست پذیر در اختیار نویسندگان قرار می‌گیرد. ولی بعضی‌ها برعکس هستند و همین که از فضای مورد قلق خود، فاصله بگیرند دیگر نمی‌توانند بنویسند.

راه اصلی نویسندگی خلاق، پیدا کردن قلق‌های خود است. حتی می‌شود عادت‌ها را ایجاد کرد و توان و تحریک نویسندگی را افزایش داد. روش دیگر جایزه دادن به خود و حتی تنبیه کردن خویش است. مثلاً من جای را خیلی دوست دارم و به خودم می‌گویم که تا این صفحه را نوشتی از جای خبری نیست. یا شوق خریدن کتابی را دارم، اما به خودم می‌گویم که تا این مقاله را تمام نکرده‌ای کتاب را نمی‌خرم. همه‌ی ما یک شیطان نفسانی داریم که ما را تقویت می‌کند برای نوشتن اگر این شیطان را پیدا کنیم، می‌شود با این شیوه‌ها فریبش بدهیم. من خودم را با نظام تشویق و تنبیه آماده کرده‌ام.

نکته‌ی دیگری که در پایان می‌خواهم بگویم این که سعی کنید مطالبات جدی مردم و جوانان را در برنامه‌ها و نوشته‌ها بیان منعکس کنید. برخی دغدغه‌های جدی مردم در رسانه مطرح نمی‌شود. برداشت برخی از ما از رسانه و ارتباط جوانانه فقط محاکات زبان جوانانه است. در حد اصطلاحاتی مثل "دمت گرم" و "حال کردم"، غافل از اینکه اصلی‌ترین مسئله جوانان مسئله‌ی آنهاست نه زبان‌شان.

امیدوارم از روزمرگی فاصله بگیریم و نویسندگی خلاق را شیوه‌ی همیشگی مان قرار دهیم.